

Islamic Knowledge and Insight

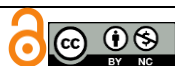
Rhetorical Devices in Divine Discourse for Clarifying and Conveying Doctrinal Concepts

1. Mohammad Aslam Raisi: PhD student, Department of Arabic Language and Literature, Kerman Branch, Islamic Azad University, Kerman, Iran.
2. Bashir Zolali*: Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Kerman Branch, Islamic Azad University, Kerman, Iran (Email: 3179175591@iau.ir)
3. Mohammad Fatehi: Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Jiroft Branch, Islamic Azad University, Jiroft, Iran.

Abstract

Simile, metonymy, metaphor, and allusion are important rhetorical tools used in religious texts, especially the Holy Qur'an, to clarify and convey doctrinal concepts. These rhetorical devices assist in presenting complex and abstract doctrinal concepts in a tangible and understandable manner for audiences. Simile, by establishing a similarity between abstract concepts and tangible entities, leads to a better understanding of religious concepts and evokes emotional and motivational impact. Metonymy, through the use of words with implicit meanings, creates vivid imagery and deep meanings for the audience. Metaphor, particularly in expressing spiritual states, divine support, and divine punishment, is used to represent abstract concepts in a more visual and comprehensible form. Allusion also plays an indirect and effective role in conveying doctrinal concepts, such as power and authority, guidance and mission, and divine punishment. In summary, these rhetorical devices contribute to enhancing the audience's understanding of religious concepts, increasing the impact and reasoning of doctrinal arguments, and creating a spiritual and emotional connection with the audience.

Keywords: rhetorical devices, doctrinal concepts, simile, metonymy, metaphor, allusion, Holy Qur'an.



How to cite: Raisi, M.A., Zolali, B., Fatehi, M. (2024). Rhetorical Devices in Divine Discourse for Clarifying and Conveying Doctrinal Concepts. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(1), 254-273.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 2025-01-09

Revise Date: 2025-02-24

Accept Date: 2025-03-16

Publish Date: 2025-05-04

معرفت و بصیرت اسلامی

اسالیب بیانی کلام وحی در تبیین و انتقال مفاهیم اعتقادی

۱. محمداسلم رئیسی: دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، واحد کرمان، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران.
۲. بشیر ذوالعلی*: استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، واحد کرمان، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، ایران. Email: 3179175591@iau.ir
۳. محمد فاتحی: استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، جیرفت، ایران.

چکیده

تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه از ابزارهای بیانی مهم در متون دینی، به‌ویژه قرآن کریم، هستند که برای تبیین و انتقال مفاهیم اعتقادی به کار می‌روند. این شیوه‌های بیانی کمک می‌کنند تا مفاهیم پیچیده و مجرد اعتقادی به‌طور ملموس و قابل درک برای مخاطبان ارائه شوند. تشبیه با ایجاد مشابهت میان مفاهیم مجرد و امور محسوس، به درک بهتر مفاهیم دینی می‌انجامد و موجب تأثیرگذاری عاطفی و انگیزشی می‌شود. مجاز نیز با استفاده از الفاظی که معانی ضمنی دارند، تصویرهای زنده و معانی عمیق را برای مخاطبان ایجاد می‌کند. استعاره به‌ویژه در بیان حالات روحی، حمایت‌های الهی، و مجازات‌های الهی کاربرد دارد و مفهوم‌های انتزاعی را به صورت تصویری و قابل فهم ترسیم می‌کند. کنایه نیز در انتقال مفاهیم اعتقادی، از جمله قدرت و سلطه، هدایت و رسالت، و عذاب و مجازات الهی، به‌صورت غیرمستقیم و مؤثر عمل می‌کند. در مجموع، این ابزارهای بیانی به تقویت فهم مخاطبان از مفاهیم دینی، افزایش تأثیرگذاری و استدلال‌های اعتقادی و نیز ایجاد ارتباط معنوی و عاطفی با مخاطب کمک می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: اسالیب بیان، مفاهیم اعتقادی، تشبیه، مجاز، استعاره، کنایه، قرآن کریم.

شیوه استناددهی: رئیسی، محمداسلم، ذوالعلی، بشیر، فاتحی، محمد. (۱۴۰۴). اسالیب بیانی کلام وحی در تبیین و انتقال مفاهیم اعتقادی. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۳(۱)، ۲۵۴-۲۷۳.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۱۰/۲۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۶

تاریخ چاپ: ۱۴۰۴/۰۲/۱۴

مقدمه

در تبیین و انتقال مفاهیم اعتقادی در متون دینی مانند قرآن، علم بیان نقش مهمی ایفا می‌کند. این علم که شامل مباحث حقیقت، مجاز، تشبیه، استعاره و کنایه است، به درک عمیق‌تر و انتقال مؤثرتر مفاهیم دینی، اخلاقی، تاریخی و اجتماعی کمک می‌کند. استفاده از این اسالیب بیانی در قرآن نه تنها به زیبایی و رسایی کلام می‌افزاید، بلکه در انتقال معانی مختلف و القای آن به مخاطب نیز مؤثر است. به عنوان مثال، کنایه به دلایل مختلفی در قرآن به کار رفته است، مانند رعایت ادب، مبالغه، اختصار یا پوشیده داشتن، توجه دادن به قدرت عظیم خداوند، تحسین لفظ و لطایف بلاغی دیگر. استعاره تمثیلیه و مکنیه نیز به وفور در قرآن یافت می‌شود، به گونه‌ای که می‌توان یکی از دلایل اعجاز قرآن کریم برشمرد. استفاده از تمثیلات در قرآن برای نتایجی مانند توجه دادن به ارزش‌ها و مکارم اخلاقی، برحذر داشتن از گناه و بدی، ترسیم و تصویر حقایق عینی، اعتقادی و حالات نفسانی و روحی در قالب امور محسوس و ملموس، ارائه الگوها و نمونه‌های عینی، عبرت‌آموزی از وقایع و حوادث تاریخی و تبیین سنت‌های الهی، آشکار کردن اصالت حق و ناپایداری باطل، و تبیین حقیقت دنیا و ناپایداری آن و امور مرتبط با حقیقت اجتماعی زیست انسان‌ها مؤثر است. زبان‌شناسان تنها کاربرد زبان را برقرار کردن ارتباط میان دو یا چند نفر نمی‌دانند و اولین وظایف آن را ایجاد ارتباط تشخیص می‌دهند. در این راستا، شیوه بیان پیام به مخاطب از طریق اسلوب‌های مختلف زبانی مانند امر و نهی، خواهش، نصیحت و قالب آن تأثیر بسزایی در انتقال و ارتباط دارد. در زبان، بحث فن بیان نظیر استعاره، مجاز، تشبیه و کنایه می‌تواند نقش ترغیبی، عاطفی، همدلی و ارجاعی را پررنگ کند که این موضوعات در جهت تبیین فلسفه فن بیان در کلام وحی دارای اهمیت هستند. در نقش ترغیبی، زبان جهت‌گیری پیام به سمت مخاطب است و گوینده پیامی را به مخاطب القا می‌کند که به کنش از سوی او منجر می‌شود. در این تحقیق با بررسی کلام وحی به فلسفه و کارکرد علم بیان در تبیین و انتقال مفاهیم اعتقادی پرداخته می‌شود. این

تحقیق با تحلیل عمیق‌تر از اسالیب بیانی در قرآن، به درک عمیق‌تر از مفاهیم ارائه شده در این متون کمک می‌کند و چگونگی تأثیرگذاری آن‌ها از نظر اعتقادی بر مخاطب را بررسی می‌کند.

اسالیب بیانی در آیات قرآن

نمونه‌های تشبیه در آیات با مفاهیم اعتقادی

تشبیه در لغت همانند ساختن و مثال آوردن است. گفته می‌شود: این شبه آن و مثل آن است. تشبیه در اصطلاح قرار دادن همانندی بین دو چیز یا بیشتر از دو چیز است. چیزهایی که اشتراک آن‌ها در یک صفت یا بیشتر از یک صفت مقصود است. و این تشبیه به وسیله ابزار و برای هدفی است که گوینده در نظر دارد. ارکان و بنیادهای تشبیه چهارتاست: مشبه، مشبه به، وجه شبه، ادات تشبیه (Alavi Moghaddam, 1984).

تشبیه به اعتبار ابزار تشبیه تقسیم می‌شود:

الف- به تشبیه مرسل و آن تشبیهی است که ابزار تشبیه در آن ذکر شده است.

ب- تشبیه مؤکد و آن تشبیهی است که ابزار تشبیه از آن حذف شده باشد.

ج- تشبیه بلیغ تشبیهی است که در آن وجه شبه و ادات حذف شده است.

در قرآن کریم تشبیه به عنوان ابزاری برای ایجاد انگیزش، ابتهاج، خوف، تشویق، ترغیب، انذار و دوری کردن بر اساس تشبیه معقول به محسوس و همچنین بر اساس تشبیه انسان را به سمت درک خلیفه الهی بودن خود سوق می‌دهد. مواردی از تشبیه از سوره‌های قرآن به شرح زیر است:

در آیه ۴۳ سوره قصص آمده است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» در این آیه بصائر به نور و روشنی برای بنی اسرائیل تشبیه شده است تا دل‌های تیره آن‌ها به حقایق بینا شده و روشنی به آن‌ها بتابد. تشبیه بلیغ در این آیه به واسطه ادات و وجه شبهی است که حذف شده است (Al-Sabouni, 1986).

واژه «بصائر» جمع بصیرت است که در معنای وسیله دیدن و مراد از «بصائر» ادله و استدلال‌های روشنی است که به وسیله آن راه درست دیده می‌شود و می‌توان میان حق و باطل تمیز داد (Tabatabai, 1995).

خداوند بیان می‌کند که کتابی به موسی داده شده که پر از استدلالها و براهین واضح و روشن گر است بنابراین آیه بدین معناست که خداوند تورات را به موسی نازل کرده تا وسیله دانش و بینش و هدایت و رحمتی باشد برای مردم، متذکر و از خواب غفلت و کفر و دنیا پرستی بیدار شوند (Najafi Khomeini, 2019).

در آیه ۴۸ سوره قصص آمده است: «فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْ لَكُم يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ»

در این آیه ادات تشبیه «مثل» آمده است و مشرکان مکه معجزات پیامبر را با معجزه موسی قیاس کرده و می‌گویند که چرا به پیامبر اسلام معجزه‌ای مانند معجزه موسی داده نشده است. یعنی چرا به پیامبر اسلام (ص) مانند موسی (ع) کتاب قرآن یکباره نازل نشده است (Tabatabai, 1995).

در آیه ۶۱ سوره قصص آمده است: «أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ» در این آیه «ك» ادات تشبیه است و در این آیه حال پیروان هدایت را با حال پیروان هوی مقایسه می‌نماید، که دسته اول به وعده‌های نیکی، که خدا به آنان داده، می‌رسند، و دسته دوم در روز قیامت احضار می‌شوند و خدایان دروغی آنان از آنان بیزاری جسته، و دعایشان را مستجاب نمی‌کنند، و از اینکه دعوت رسولان را اجابت نکردند، بازخواست می‌شوند (Tabatabai, 1995).

در آیه ۷۷ سوره قصص آمده است: «وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» یعنی «در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی، و سهم خود را از دنیا فراموش

مکن، و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، و در زمین خواهان فساد مباش، بی‌تردید خدا مفسدان را دوست ندارد.» در این آیه در جمله «وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» ادات تشبیه «ك» آمده است و جمله یعنی همانطوری که خداوند در باره تو تفضل کرده است، تو هم درباره مردم تفضل کن. یحیی بن سلام گوید: یعنی همانطوری که خداوند درباره تو نیکی کرده و به تو نعمت بخشیده، تو هم بوسیله اطاعت و انجام وظیفه نیکی کن (Tabarsi, 2001).

خداوند در آیه ۳۴ سوره فصلت می‌فرماید: «وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» در عبارت «كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» تشبیه مرسل مجمل بکار رفته است. تشبیه مرسل مجمل تشبیهی است که ادات تشبیه ذکر شده و وجه شبه در آن حذف شود (سلامه، ۱۴۲۳: ۲۸۷) بر اساس این تشبیه معنای عبارت چنین است که الف) تشبیه نقش موثری در تشویق و ترغیب به دفع بدی با نیکی و تمسک به این دستورالعمل ایفا کند. ب) دفع مقابله به مجبه احسن انجام پذیرد که این موضوع با دو لفظ «وَلِيٌّ حَمِيمٌ» تشبیه شده است تا با این کار صفت دوستی را تأکید کرده و بر قوت تحقق آن دلالت کند (Baghdadi, 1995).

در آیه ۳۲ سوره مائده آمده است: «مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» در این آیه تشبیه تمثیلی بکار رفته است. راغب در مفردات درباره واژه «اجل» آنرا جنایتی می‌داند که خوف آن رود که در بلند مدت رخ دهد پس هر اجلی جنایت است ولی هر جنایتی اجل نیست. مثلاً گفته می‌شود فعلت ذلک من أجله یعنی من این کار را به خاطر او انجام دادم و در این آیه من أجل ذلک یعنی به خاطر (راغب، ذیل ماده أجل) در اکثر تفاسیر به تشبیه در این آیه اشاره شده است اما در کتاب الجدول به تشبیه تمثیلی در این آیه صحه گذاشته شده است

(Zamakhshari, 1987) تشبیه تمثیلی در «فکانما قتل الناس جميعا» مشبه کشتن یک نفر، مشبه به کشتن همه مردم، وجه شبه مشترک بودن دو فعل در هتک حرمت خون و نافرمانی خداوند و جرأت یافتن بر قتل و به دست آوردن خشم خداوند. و تشبیه تمثیلی در عبارت «ومن أحياء كأنما أحياء الناس جميعا» مشبه زنده کردن یعنی نجات دادن یک نفر، مشبه به زنده کرده یعنی نجات دادن همه مردم و وجه شبه مشترک بودن دو فعل در استحقاق و بزرگ بودن ثواب است.

آیه ۱۱۷ سوره آل عمران چنین است: «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»

در این آیه یک امر عقلی و خارج از ذهن به امری محسوس و قابل درک تمثیل شده است؛ و این امر در قالب تشبیه تمثیلی رخ داده است. در این تمثیل اتفاق کافران و منافقان، به مزرعه‌ای تشبیه شده است که باد سوزانی بر آن میوزد و آن را از بین میبرد و چیزی عاید صاحبش نمی‌شود، وجه شبه در این تشبیه، از چند هیئت و صحنه همانند حسرت و نیت منافقان و تلاش فراوان آن‌ها و در این حال بی‌نصیب ماندن آن‌ها گردآمده است. این نوع تشبیه را در علم بیان، تشبیه مرکب نیز نامگذاری کرده‌اند. بنابراین تشبیه فوق در حقیقت در میان دو چیز است: یکی تشبیه اتفاق به زراعت بی‌موقع و در محل نامناسب و دیگری تشبیه انگیزه‌های اتفاق به بادهای سرد و سوزان می‌باشد. بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از «حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» این می‌باشد که حقّ خدا را از زراعت خود ادا نکرده‌اند و خداوند زراعت آنان را نابود ساخته است. به هر صورت وجه شباهت در این تشبیه ضایع شدن و هدر رفتن زحمت است در جمله «ولكن انفسهم يظلمون» مفعول به به خاطر رعایت فاصله، مقدم شده است؛ و فعل يظلمون به خاطر این بر صیغه مضارع عنوان شده است که دلالت بر دوام این عمل و تجدد و استمرار آن در بین منافقان اشاره دارد، از دیگر صنایع بیانی که میتوان در این آیه بدان اشاره کرد کنایه می‌باشد. تلاش زیاد منافقان و درعین حال عاید نشدن چیزی بر آن‌ها کنایه از تلاش بی‌ثمر

می‌باشد. همچنین جمله «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ» کنایه از این است که انسان در گرو کار خویش می‌باشد.

در آیه ۲۴ سوره هود چنین آمده است: «مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»

در این آیه تشبیه بکار رفته است و از نوع تشبیه ملفوف است. تشبیه ملفوف یعنی از ذکر هر یک از طرفین تشبیه با نظایر خودش به طوری که چند مشبه با روش عطف یا روش‌های دیگر با هم آورده شوند سپس چند مشبه به نیز به همین شکل آورده شوند. در این تشبیه فریق کافر و فریق مومنین به عنوان دو مشبه هستند که بعد آن‌ها به ترتیب اعمی و اصم و بصیر و سمیع ذکر شده‌اند. گروه کافر به کور بودن بخاطر عدم توجه آن‌ها به مقابل و همچنین به کر بودن به خاطر عدم شنیدن لیبیک و دعوت حق تشبیه شده‌اند همچنین گروه مومنان به بینا در نگرش و نگاه آن‌ها به مقابل و همچنین شنوا بودن بخاطر شنیدن دعوت حق و لیبیک به آن تشبیه شده‌اند. این تشبیه امر معقول به محسوس است.

آیه ۱۷۶ سوره اعراف بیان می‌دارد: «وَكُوفُوا شَنَا لِرَفْعَتَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»

در این آیه حال کسانی که از هوای نفسانی و شیطان پیروی می‌کنند تشبیه شده است به سگی که دائماً زبان خود را بیرون نگاه می‌دارد و له له می‌زند. وجه شبه در این تشبیه حاصله از چند چیز همانند حرص و طمع، بی‌دلیل بودن کار زشت می‌باشد. این تشبیه تشبیه تمثیل بوده و امر ذهنی و معقول به امر محسوس تشبیه شده است.

در آیه ۵ سوره جمعه آمده است: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ كَفَرُوا يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

در این آیه تشبیه تمثیل یا تشبیه مرکب است. خداوند قوم یهود را از این لحاظ که صرفاً به قرائت تورات اکتفا می‌کنند بی‌آنکه در آن تأمل کنند به الاغی تشبیه می‌کند که باری را حمل می‌کنند ولی

چیزی جز سنگینی از آن نمی‌داند. وجه شبه در این آیه حماقت و نادانی می‌باشد. در واقع این تشبیه تشبیه امر مامحسوس به امر محسوس و عینی است. واژه حمل در غیرمعنای اصلی خود استفاده شده و از باب استعاره است. همچنین این آیه کنایه است از کسانی که به علم خود عمل نمی‌کنند.

در آیه ۱۸ سوره ابراهیم آمده است: «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَّا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلٰی شَيْءٍ ذَلِكُمْ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ»

در این آیه به تشبیه تمثیل، مجمل و مرسل اشاره شده است. خداوند در این آیه اعمال کافران را به خاکستری تشبیه کرده است که در برابر تندباد در یک روز طوفانی قرار گرفته باشد. همانگونه که باد خاکستر را پراکنده می‌سازد و جمع آوری آن برای هیچ کس مقدور نیست همین گونه اعمال کافران پراکنده و نابود می‌گردد و اثری از آن باقی نمی‌ماند بنابراین وجه شبه در این تشبیه بیهودگی و بی‌خاصیتی عمل است. همانگونه که خاکستر هیچ خاصیت و ثمر قابل‌ذکری ندارد. وجه شبه در این تمثیل برگرفته شده از چند هیئت می‌باشد در نتیجه این تشبیه، تشبیه تمثیل است. در این تشبیه اعمالهم مشبه مفرد مقید و زماد هیئت خاص مشبه به مرکب است. همچنین مشبه به حسی و مشبه عقلی می‌باشد.

در آیه ۴۰ سوره اعراف آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَّا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ»

در این آیه تشبیه تمثیل وجود دارد. خداوند بهشت رفتن مستکبران لجوج را تشبیه کرده است به این که اگر شتر از سوراخ سوزن خیاطی بتواند عبور کند آن‌ها هم می‌توانند وارد بهشت شوند وجه شبه در این تشبیه محال و غیر ممکن بودن است یعنی همان طور که امکان ندارد شتر با آن جثه وارد سوراخ باریک سوزن شود همچنین ممکن نیست افراد مغرور متکبر داخل بهشت شوند.

تبیین نقش تشبیه در تبیین و انتقال مفاهیم اعتقادی

تشبیه یکی از ابزارهای مهم بیانی است که در متون دینی، به‌ویژه در قرآن کریم، برای تبیین و انتقال مفاهیم اعتقادی مورد استفاده قرار گرفته است. این شیوه بیانی با ایجاد مشابهت میان مفاهیم مجرد و معقول با امور محسوس و ملموس، به درک و فهم عمیق‌تر مسائل اعتقادی کمک می‌کند. در ادامه، نحوه استفاده از تشبیه در تبیین مفاهیم دینی و اعتقادی بررسی می‌شود.

الف) تشبیه به عنوان ابزاری برای تقریب معانی مجرد به ذهن مخاطب

مفاهیم اعتقادی غالباً از جنس امور مجرد و غیبی‌اند که درک آن‌ها برای انسان دشوار است. ازاین‌رو، برای تقریب این مفاهیم به ذهن، از تشبیه به محسوسات بهره گرفته می‌شود. به‌عنوان نمونه، در آیه ۴۳ سوره قصص، «بصائر» (بینش‌های هدایتگر) به «نور و روشنی» تشبیه شده است تا نشان دهد همان‌گونه که نور موجب دیدن اشیای فیزیکی می‌شود، بصیرت نیز انسان را نسبت به حقایق هستی روشن می‌سازد (Tabatabai, 1995).

ب) ایجاد انگیزش و تأثیرگذاری عاطفی

تشبیه علاوه بر نقش معرفتی، بار عاطفی و انگیزشی دارد و می‌تواند احساسات مخاطب را برانگیزد. برای مثال، در آیه ۳۴ سوره فصلت، خداوند به مؤمنان فرمان می‌دهد که با نیکی در برابر بدی واکنش نشان دهند و نتیجه این رفتار را چنین توصیف می‌کند: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» در این آیه، تشبیه دشمن به «دوست صمیمی» تأثیر عاطفی قوی دارد و بر قدرت دگرگونی روابط انسانی با اخلاق نیک تأکید می‌کند (Salama, 2002).

ج) تأکید بر پیامدهای اعمال و باورها

قرآن کریم از تشبیه برای نشان دادن عواقب اعمال و اعتقادات بهره می‌برد. در آیه ۳۲ سوره مائده، قتل یک انسان بی‌گناه به قتل تمام بشریت تشبیه شده است: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ... فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»

این تشبیه تمثیلی، بزرگی گناه قتل را به وضوح نشان داده و تأکیدی بر قبح این عمل دارد (Zamakhshari, 1987).

د) القای معانی عمیق در قالب تمثیل و داستان‌پردازی

تشبیه‌های قرآنی غالباً به شکل تمثیل بیان شده‌اند. در آیه ۱۱۷ سوره آل عمران، اتفاق ریاکارانه به "زراعتی که باد سوزان آن را نابود می‌کند" تشبیه شده است: «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ» این تشبیه، بی‌ثمر بودن اتفاق بدون نیت خالص را به روشی قابل تصور و ملموس برای همگان توضیح داده است (Eslampanah, 1994).

نمونه‌های مجاز در آیات با مفاهیم اعتقادی

در این بخش انواع مجاز یعنی ۱- مجاز مفرد مرسل، ۲- مجاز مفرد بالاستعاره ۳- مجاز مرکب مرسل ۴- مجاز مرکب بالاستعاره در آیات بررسی می‌شوند. مجاز در آیات به طور ویژه‌ای استفاده شده است که بوسیله آن معانی بسیاری در قالب الفاظ اندک بیان شده‌اند که بر اساس آن یک تعبیر مجازی تاب چندین معنا را بر اساس ظرفیت‌های فکری مخاطب پدید می‌آورد که از آن معانی جدیدی بدست می‌آورند.

در قرآن کریم بطور ویژه‌ای از مجاز استفاده شده است و به وسیله آن معنای کثیری را در قالب الفاظی محدود بیان کرده است، در مجاز تعبیر در چندین معنا می‌تواند تفسیر شوند و مخاطب بسته به توانایی فکری و در هر مرتبه‌ای می‌تواند معانی جدیدی از متن بدست آورد. در آیه ۴ سوره قصص آمده است: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»

در جمله «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ» مجاز عقلی هست زیرا کشتن فرزندان بنی اسرائیل کار عمال فرعون بود و به فرعون نسبت داده شده است (Al-Hashemi & Hassan, 1999).

در این آیه کشتن که انجام فعلی است به جای نسبت داده شدن به فاعل حقیقی آن به فرعون نسبت داده شده است زیرا فرعون در حقیقت فاعل اصلی نبود بلکه به زیر دستانش انجام این کار را دستور

می‌داد بنابراین مجاز از نوع عقلی است. فرعون دستور داده بود که درست بنگرند و فرزندانی از بنی اسرائیل که متولد می‌شوند اگر پسر باشند آن‌ها را از دم تیغ بگذرانند و اگر دختر باشند برای کنیزی زنده نگه دارند (Makarem Shirazi, 2004). پس کار کشتن به دستور فرعون بوده است و قرآن به سبب فصاحت و بلاغت از آوردن مسببان فرعی به مسبب اصلی توجه داده است و با جمله‌ای کوتاه حوادث و اتفاقات جاری در جامعه مصر را نمایانده است. به نظر بعضی از مفسران منظور از کلمه «ارض» فقط زمین مصر است که پایتخت فرعون بوده ولی این معنی درست نیست بلکه چون فرعون در عصر خود دارای رقیب و مزاحمی نبود پس معلوم می‌شود مقصود همهی زمین است همان گونه که گفته شد یکی از کارهای مهم و خطرناک فرعون این بود که وی بر روی زمین به برتری جویی و قدرت طلبی و سلطه‌گری پرداخت استکبار و گمراهی فرعون تا آنجا رسیده بود که ادعای خدایی کرد آن هم نه خدایی معمولی بلکه خدایی اعلا و حتی از خدای متعال و بی‌همتا هم بالاتر (Najafi Khomeini, 2019).

در آیه ۴۷ سوره قصص آمده است: «وَلَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»

در این آیه واژه «ایدی» مراد است از آن چه از راه دستانشان کسب کرده‌اند. و از باب اطلاق جزء و اراده کل می‌باشد و مجاز مرسل است (Al-Sabouni, 1986).

چون بیشتر کارها به وسیله دست انجام می‌شود، این موضوع چنان گسترش یافته است که تمام کارها را به دست (ید) نسبت می‌دهند هرچند مربوط به اعضای دیگر باشد، بنابراین در آیه شریفه عمل کفر و پیآمدهای آن که مربوط به عقیده و کار دل است، به دست (ید) نسبت داده شده است (Tabarsi, 2001).

در این آیه جمله «بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» همان گناهانی است که در اعتقاد و عمل داشتند به این دلیل که در ذیل آیه آمده است که بیان می‌دارند: چرا رسولی برای ما نفرستادی تا آیات تو را پیروی نموده

و از مومنین باشیم؟ (Tabatabai, 1995) بنابراین معنای آیه چنین می‌شود که کفار می‌گویند بدبختی و مصیبت ما به خاطر عمل فاسدی است که سبب نداشتن پیامبر مرتکب شده ایم اگر پیامبر می‌داشتیم مرتکب نمی‌شدیم. خداوند در پاسخ می‌فرماید ما برای اتمام حجت بر آن‌ها پیامبرانی فرستادیم (Gharaati, 2004).

در آیه ۵۱ سوره قصص آمده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»

در این آیه واژه «وصل» به معنای وصل کردن و متصل کردن است و به معنای مجازی به کار گرفته شده است (Marashi, 2006). واژه «وصلنا» به معنای یک نوع پی در پی قرار دادنی است که گویی اشیایی به یکدیگر متصل شده باشند (Najafi Khomeini, 2019) و در اینجا این فعل برای سخن و گفتار آمده است. کلمه «وصلنا» از باب تفعیل از ماده وصل است و وصل در باب تفعیل کثرت را افاده می‌کند مانند قطع که به معنای بریدن و تقطی به معنای بسیار بریدن است و لهم ضمیر است و به مشرکان مکه بر می‌گردد و معنای آیه چنین است؛ قرآن را که اجزایی متصل به هم دارد بر آنان نازل کردیم قرآنی که آیه‌ای بعد از آیه‌ای و سوره‌ای به دنبال سوره و وعده و وعید و معارف و احکام و قصص و عبرتها و حکمتها و مواعظی پیوسته به هم دارد (Tabatabai, 1995) و همین وصل بودن و عدم پراکندگی در لفظ و معنا از ویژگی‌های قرآن است و سخن تا پیوسته نباشد معنی دار نباشد

در آیه ۵۷ سوره قصص آمده است: «وَقَالُوا إِنَّا نَتَّبِعُ الْهُدَى مَعَكَ نَتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

در جمله «حرماً آمناً» اسناد مجازی وجود دارد. اسناد و نسبت دادن امنیت به اهل حرم نسبت حقیقی و به خود حرم مجازی است

در آیه ۵۹ سوره قصص آمده است: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ» یعنی «و پروردگارت بر آن نبوده است که شهرها را نابود کند، تا آنکه [پیش از نابودی] در مرکز آن‌ها پیامبری برانگیزد

که آیات ما را بر آنان بخواند، و ما [در هیچ حالی از احوال] نابودکننده شهرها نبوده ایم مگر در حالی که اهلش ستمکار بوده اند.» در این آیه امها مجاز مادر و به معنای پناهگاه بکار برده شده است (Marashi, 2006). منظور از کلمه امها شهرهای بزرگ هر منطقه و کشوری است که معمولاً مرکزیت دارد که مکه یکی از نمونه‌ها و مصادیق آن به شمار می‌رود (Najafi Khomeini, 2019).

استفاده از امها اشاره به این است که لزومی ندارد در هر شهر و روستا پیامبری مبعوث شود همین اندازه که در یک کانون بزرگ که مرکز پخش اخبار و محل اندیشمندان و متفکران یک قوم است پیامبری مبعوث گردد کافی است زیرا مردم تمام آن منطقه بر اثر نیازهای زندگی مرتباً به آنجا رفت و آمد دارند و هر خبری در آنجا باشد به سرعت در تمام منطقه و نقاط دور و نزدیک پخش می‌گردد همان گونه که آوازه قیام پیامبر اسلام (ص) در سرزمین مکه در مدت کوتاهی در تمام شبه جزیره عربستان پیچید و از آن هم فراتر رفت چون مکه ام القری بود، هم مرکز روحانی و هم مرکز تجاری حجاز بود و حتی در مدت کوتاهی به مراکز تمدن آن زمان رسید (Makarem Shirazi, 2004).

در آیه ۶۹ سوره قصص آمده است: «وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ»

واژه صدر به جای قلب به کار رفته است که از نظر قرآن محل همه تواناییهای انسان است (Marashi, 2006). صدر مجاز مفرد مرسل از قلب به علاقه محلیت است زیرا صدر یا سینه محل قلب است و آیه در اینجا به جای آوردن قلب محل آن یعنی سینه را آورده است. این آیه از علم گسترده خدا سخن می‌گوید و در حقیقت تأکیدی است و یا دلیل است بر آنچه در آیه قبل از اختیار گسترده خدا بیان شد و این احاطه او دلیلی است بر اختیار او نسبت به همه چیز و ضمناً تهدیدی است برای مشرکان که گمان نکنند که خدا از نیت و توطئه‌های آن‌ها آگاه نیست (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۱۶: ۱۵۶) در آیه می‌گویدای محمد این پروردگار توسست که از نیت‌های قلبی آن‌ها و آن اعمالی که علناً انجام میدهند آگاه

است و چون قلب انسان در سینه قرار دارد لذا از قلب به صدور هم یعنی سینه هایشان تعبیر شده است.

در آیه ۸۸ سوره قصص آمده است: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

در این آیه جمله «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» وجه مجاز مرسل است و آیه بیان می‌دارد که همه چیز نابود شدنی است به جز ذات خداوند.

وجه از نظر لغت به صورت و قسمتی از بدن که روبه روی انسان قرار دارد گفته می‌شود اما هنگامی که در مورد پروردگار به کار

میرود به معنای ذات پاک اوست هالک از ماده هلاک به معنی مرگ و نابودی است بنابراین جمله فوق اشاره به فنای همه

موجودات جز ذات پاک او می‌کند نه تنها فنای بعد از پایان این جهان که الان هم در برابر او فانی و هلاک اند چرا که موجودات

امکانی وابسته به ذات پاک او هستند و لحظه به لحظه فیض وجود را از او میگیرند و در ذات خود چیزی ندارند و هر چه دارند از

خداست (Makarem Shirazi, 2004).

این تعبیر در مورد خدا نظیر «وجه الرأی» و «وجه الطريق» است اولی یعنی خودرأی و دومی یعنی خود راه، بنابراین این وجه خداوند یعنی

خود خداوند (Tabarsi, 2001).

تفسیر دیگری هم از این آیه شده است و آن اینکه شکی نیست که خدا باقی است ولی آیه بر آن تأکید میکند که آنچه متعلق به اوست

بقا پیدا میکند پس هر چیز هالک است مگر آنچه برای او یعنی برای وجه خدا باشد و وجه هر چیز ظاهر آن است و وجه خدا راه

و روش و برنامه تعیین شده به وسیله اوست (Modaresi, 1999).

در تفسیر دیگری از آیه آمده است که وجه هر چیز در عرف عام به معنای عام آن ناحیه از آن است که با آن با غیر روبه رو میشود

و ارتباط با آن دارد همچنان که وجه هر جسم سطح بیرون آن است. وجه انسان نیم پیشین سر و صورتش می‌باشد یعنی آن طرف

که با آن با مردم روبه رو می‌شود و وجه خدا آن چیزی است که با آن برای خلقتش نمودار است که خلق هم با آن متوجه درگاه او

می‌شوند (Tabatabai, 1995). مثل آثار رحمتش در جهان. پس

باید در مورد وجه به این معنای مجازی توجه داشت و آن را به گونه‌ای تفسیر کرد که هم مجاز در آیه مشخص باشد و هم از تفسیر ظاهری در مورد خدا که نتیجه آن دارای صورت بودن و جسمانی بودن خداست، اجتناب شود. همان گونه که تفاسیر آن در بالا گذشت و وجه را ذات خدا، راه و روش خدا و آثار خلقتش در جهان معنا کرده بودند.

در آیه ۶ سوره تحریم آمده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ)

در این آیه عبارت شریفه «قُوا» استفاده شده که فعل امر است و از وقایه گرفته شده است. این کلمه در اصل «قیوا» بوده و به معنای آن

است که خود را از خطر عقوبت و غضب خداوند ایمن دارید. این واژه در این عبارت، مجاز مرسل است و علاقه آن مسببیت است؛

یعنی مسبب «قوا» ذکر شده و سبب که همان «اطاعت و فرمانبرداری از دستورات خداوند متعال است» اراده شده است (Salama, 2002).

آیه شریفه همه مؤمنان را با یک حکم عام مورد خطاب قرار داده است و آن عبارت است از ترک معاصی و اقبال بر طاعت و تقوا و

پرهیزگاری تحت نظر خانواده و جامعه میسر خواهد شد و این برنامه از نخستین روز تشکیل خانواده آغاز میشود و تمامی مراحل رشد

فرزند باید با برنامه ریزی دقیق طی شود.

خداوند در آیه ۱۱۲ سوره توبه می‌فرماید: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الَّامِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ

عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»

در این قسمت از آیه شریفه «الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ» صنعت مجاز مرسل به کار رفته است. کلمه‌ای که عمداً در غیر معنای اصلی اش به کار

رفته برای در نظر گرفتن مناسبتی که غیر از مشابهت است همراه با قرینه‌ای که دلالت میکند بر اینکه معنای وضعی آن اراده نشده است

(Hashemi, 2002).

در اینجا به جای «المصلون؛ نمازگزاران» دو کلمه الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ با علاقه جزئیت آمده است و در واقع الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ

را بر المصلون اطلاق نموده و حال آن که رکوع و سجود قسمتی از نماز نماز گزاران است. این حذف سبب برتری این دو رکن اساسی را می‌رساند.

خداوند در آیه ۱۱۰ سوره آل عمران می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ»

در عبارت «اخرجت للناس» صنعت مجاز بکار رفته است، اسلوب مجاز معنی مورد اراده را با الفاظ کمتری بیان می‌کند و این مجاز از ظاهر شدن و پدید آمدن است (Baghdadi, 1995). اظهار امتی با ویژگی‌های اخلاقی برای مردم است و اطلاق و اسناد آن بر خداوند از باب مجاز عقلی است و ماهوله و فاعل آن نیز خود خداوند است. نکته‌ای که در این آیه مشاهده می‌شود این است که ذکر این مجاز در آیه شریفه اشاره به این حقیقت دارد که خداوند مخاطب را مطلع کند که چنین امتی را خود خداوند پدید آورده است و پدید آمدن آن در دست خداوند بوده است (Tabatabai, 1995).

خداوند در آیه ۴۴ سوره مبارکه بقره می‌فرماید: «اتَّأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

در ترکیب «تسون انفسکم» صنعت «مجاز» بکار برده شده است. درباره مجاز آنرا لفظی تعریف کرده اند که در غیر آنچه که در اصل برای آن وضع شده، استعمال می‌شود و این کاربرد به جهت پیوند و مناسبتی است که بین معنای حقیقی و مجازی وجود دارد و همراه با قرینه‌ای است که مانع از اراده معنای وضعی و اصلی آن می‌شود (Hashemi, 2002). در این ترکیب معنا چنین می‌شود که چون خودتان را فراموش کرده اید هر آنچه می‌گویید بدان عمل نمی‌کنید. علاقه مجاز از نوع ذکر سبب و اراده مسبب است و عبارت «تسون انفسکم» فراموشی به معنی غفلت و فراموشی که منظور از آن اتصاف به رذایل اخلاقی است (Al-Hashemi & Hassan, 1999).

خداوند در آیه ۶۷ سوره توبه می‌فرماید: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

عبارت «نسوا الله فنسيهم» نیز دارای مجاز مرسل است. نسیان اگر به معنای حقیقی به مردان و زنان منافق نسبت داده شود که تکلیف از آن‌ها ساقط می‌شود. نسبت نسیان و فراموشی به خداوند متعال هم محال است. منظور لازمه نسیان است یعنی بصورت مجاز مرسل و علاقه آن لازمیت است به معنای ترک و محروم کردن. به عبارت دیگر آن‌ها از یاد خداوند غافل شدند پس خداوند نیز آنان را از رحمت و فضل خود محروم کرد یعنی به مجاز آن‌ها را از یاد برده و گرنه فراموشی برای خداوند بی‌معناست (Darwish, 1995).

خداوند در آیه ۶۰ سوره مائده می‌فرماید: «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» در این آیه مجاز اسناد فعل به فاعل غیر حقیقی (اسم مکان) است. در این قسمت «مکانا» تمیز منقول است که اصل جمله این بوده: «مکان اولئك شر» در عبارت «اولئك شر مکانا» مجاز با علاقه اسناد به مکان است یعنی شرارت به مکان نسبت داده شده در حالیکه شرارت متعلق به افرادی است که در آن مکان هستند (Makarem Shirazi, 2004). هدف از این مجاز توسع و گسترده‌گی شر نزد آن‌ها و مبالغه می‌باشد و بدی به منظور مبالغه به مکان نسبت داده شده است و گرنه مقصود بدی اهل مکان است. پس با توجه به این مجاز عقلی و غرض آن آیه چنین ترجمه می‌شود که بگو آیا شما را از کسانی که در نزد خداوند کفیری بدتر دارند خبر بدهم کسانی که خداوند لعنتشان کرده و بر آن‌ها خشم گرفته و بعضی را بوزینه و بعضی را خوک گردانیده است و خود بت پرستیده اند اینان در جایگاه و مکان زندگی شان سراسر شرور هستند و از راه راست گمگشته ترند.

خداوند در آیه ۱۷۵ سوره نساء می‌فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا» در این آیه صور بیانی علاقه حالیت آمده است. «فسيدخلهم

فی رحمه المجاز المرسل لان الرحمه لا يحل فيها الانسان لانها معنى من المعانى و انما يحل فى مكانها و هو الجنة فاستعمال الجنة فى مكانها مجاز اطلق فيه الحال و اريد المحل و علاقته الحالیه (Haeri, 2001). هدف از بیان این مجاز عاطفه انگاری در تأثیر

بر مخاطب برای بهشت و جای گرفتن در رحمت خداوند است. خداوند در آیه ۱۳ سوره مائده می‌فرماید: «فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» در بسیاری تفاسیر آورده شده که یکی از وجه‌های کلمه «خائنه» این است که این واژه در معنای مصدر بکار رفته است (Razi, 1981). پس کلمه خائنه مجاز مفرد مرسل با علاقه اشتقاقی از نوع اطلاق اسم فاعل بر مصدر است که غرض بیانی آن تعمیم معنی اسم فاعل به مصدر است به جهت گسترش دامنه لغت و واژه و همچنین اطلاق اسم فاعل بر مصدر اطلاق شایعی است با توجه به این مجاز و غرض آن آیه خوانده می‌شود که پس به سزای پیمان شکنان لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم. به طوری که کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند و بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودن به فراموشی سپردند و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی مگر شماری اندک از ایشان پس از آنان در گذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست دارد. در آیه ۱۱۰ سوره اسراء آمده است: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»

در عبارت «بصلاتک» مجاز مرسل وجود دارد و علاقه آن کلیت می‌باشد و تقدیر آن این چنین است که قرائت تمام نماز با صدای بلند یا خیلی آهسته نخوان. از دیگر صنایع بیانی می‌توان به وجود کنایه در این آیه اشاره کرد.

آیه ۴۷ سوره توبه بیان می‌دارد: «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»

در عبارت «وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ» مجاز مرسل وجود دارد واژه سماع مجاز مرسل و علاقه سببیت می‌باشد زیرا شنیدن بیان شده و مسبب که جاسوس است اراده شده است.

در آیه ۸ سوره صف آمده است: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»

در این آیه مجاز آمده است استفاده از کلمه افواه برای خاموش کردن نور خدا می‌باشد حال این امر چگونه است که نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش می‌کنند؟ استفاده از کلمه افواه در این آیه از باب مجاز است و منظور سخنان دروغی است که کافران و مشرکان نسبت به خدا می‌دهند و می‌خواهند حق را با باطل از بین ببرند لذا افواه مجاز مرسل بوده و علاقه آن آلیت است.

تبیین نقش مجاز در تبیین و انتقال مفاهیم اعتقادی

مجاز یکی از مهم‌ترین ابزارهای زبانی در بیان مفاهیم اعتقادی در قرآن کریم است. این شیوه بیانی با استفاده از الفاظی که معانی ضمنی و گسترده‌ای دارند، مفاهیم پیچیده و انتزاعی را به صورتی ملموس و قابل درک برای مخاطبان ارائه می‌دهد.

الف) ایجاد تصویرسازی و تعمیق معنا

یکی از ویژگی‌های مجاز، ایجاد تصویرهای زنده و ملموس از مفاهیم مجرد و انتزاعی است. به عنوان مثال، در آیه‌ی «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص: ۸۸)، واژه‌ی «وجه» به معنای «ذات» به کار رفته است. این نوع مجاز مرسل، سبب درک عمیق‌تر از بقا و جاودانگی خداوند می‌شود.

ب) افزایش تأثیرگذاری و فصاحت بیان

مجاز به قرآن کریم این امکان را داده است که با کمترین الفاظ، بیشترین معنا را منتقل کند. در آیه‌ی «وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ» (قصص: ۶۹)، واژه «صدور» به جای «قلوب» به کار رفته است که نشان‌دهنده‌ی احاطه کامل خداوند بر نیت‌ها و افکار درونی انسان است. این بیان نه تنها موجز، بلکه از نظر بلاغی بسیار تأثیرگذار است.

ج) تقویت جنبه‌ی استدلالی و اقناعی در مسائل اعتقادی

از آنجا که بسیاری از مفاهیم اعتقادی همچون توحید، معاد، و نبوت انتزاعی هستند، مجاز به درک بهتر این مفاهیم کمک می‌کند. در آیه‌ی «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا» (قصص: ۵۹)، واژه‌ی «ام» برای اشاره به شهر مرکزی هر منطقه به کار رفته است. این مجاز، تأکیدی بر نقش کلیدی مراکز تمدنی در هدایت جامعه و استدلالی برای ارسال پیامبران در این مناطق است.

د) ایجاد تناسب با سطح فکری مخاطبان

مجاز سبب می‌شود که مخاطبان در سطوح مختلف فکری، برداشت‌های متفاوتی از یک مفهوم داشته باشند. به عنوان مثال، در آیه‌ی «يَذَّبَحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» (قصص: ۴)، فعل «یذبح» به فرعون نسبت داده شده، در حالی که او شخصاً این کار را انجام نمی‌داد. این مجاز عقلی، نشان‌دهنده‌ی نقش تصمیم‌گیرنده‌ی اوست و درک عمیق‌تری از ظلم او ارائه می‌دهد.

نمونه‌های استعاره در آیات با مفاهیم اعتقادی

در قرآن کریم بنا به غرض و هدفی که بیان موضوع است گاه مطالب به صورت استعاره بیان شده اند تا شنونده یا خواننده فکر خود را بکار اندازد و مطالب مورد نظر را عمیق‌تر دریافت کند.

در آیه ۱۰ سوره قصص آمده است: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» در این آیه جمله «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا» استعاره است زیرا اصبح به معنای صار یعنی گردیده است و فارغاً در اینجا به معنی خالی

و فارغ بودن است (Najafi Khomeini, 2019).

در این آیه دل مادر موسی (ع) به ظرفی تشبیه شده است اما آن را نیاورده بلکه ویژگی آن یعنی خالی بودن را برای دل آورده است و این پر و خالی شدن که از خصوصیات ظرف است به دل نسبت داده شده است. برخی از مفسران فارغ را خالی شدن از خوف و اندوه دانسته اند که بر اثر الهام خدا قلب مادر موسی (ع) از غم و ترس خالی شده و بقیه آیه را هم توجیه کننده فارغاً دانسته‌اند (Tabatabai, 1995).

برخی از مفسران این تهی شدن را تهی شدن از هر چیزی جز یاد موسی دانسته اند و گفته اند یعنی مادر موسی فقط به موسی (ع) می‌اندیشید (Tabarsi, 2001).

برخی نیز فارغ را به معنای صفر و خالی بودن از عقل دانسته اند و گفته اند هنگامی که مادر موسی شنید فرزندش به دست فرعونیان افتاده است از وحشت و دهشت عقل خود را از دست داد و هوش از سرش رفت (Tabarsi, 2001).

در آیه ۳۵ سوره قصص آمده است: «قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا إِنَّتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ»

در این آیه در عبارت «قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ» استعاره تمثیلی وجود دارد و تقویت حال موسی را به تقویت دستی تشبیه کرده که با بازوی قوی صورت گرفته است (Eslampanah, 1994). در این آیه حال حضرت موسی به دست تشبیه شده است و یاری هارون برادرش به بازو تشبیه شده است که این بازو سبب تقویت دست است چون بازو باعث نیرومندی و استواری دست است معنای آیه با این استعاره این است. وقت ملاقات فرعون برادرت را سبب تقویت تو می‌گردانیم و بازویت را با آن نیرومند می‌کنیم و برای شما غلبه و پیروزی قرار می‌دهیم پس به سبب معجزات ما که در اختیار خواهید داشت آن‌ها با کشتن و امثال آن به شما دست نمی‌یابند... و خداوند با این سخنان به موسی اطمینان کامل داد که موفق خواهد شد (Ghorashi, 1999).

در آیه ۵۷ سوره قصص آمده است: «وَقَالُوا إِنَّا تَبِعَ الْهُدَىٰ مَعَكَ تُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يَجْئِي إِلَيْهِ تِمْرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَا كُنْ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

خطف یا تخطف به معنای این است که شخصی را از همه طرف و از هر جهت بربایند و گویا تعبیر به تخطف از سرزمین استعاره باشد و منظور از آن کشتن و اسیر و غارت کردن باشد گویا خود آنان و آنچه متعلق به ایشان است از اهل و مال همه یک جا قاپیده شود و منظور از ارض مکه و حرم است (Tabatabai, 1995).

در آیه ۶۶ سوره قصص آمده است: «فَعَمِيتُ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ» در عبارت «فَعَمِيتُ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ» استعاره تصریحی تبعی وجود دارد و کوری را بجای نسبت دادن به اشخاص به خبر نسبت داده است انگار خبر را به شخصی تشبیه کرده است که قادر به دیدن نیست اما تشبیه به شخص را ذکر نکرده و فقط صفت کوری او را ذکر کرده است. چیزی را کور کردن یعنی آنرا نامفهوم ساختن غیر قابل درک کردن و درک نشدنی کردن است (Marashi, 2006).

کلمه عمیت در اینجا مقصود کوری نیست بلکه استعاره است از اینکه انسان در موقعیتی قرار گرفته که به خبری راه نمی‌یابد و مقتضای ظاهر این بود که عمی و بی‌خبری را به خود آنان (مشرکان) نسبت دهد و میبینیم که به عکس تعبیر کرده و فرموده «فَعَمِيتُ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ» خبرها بر آنها کور شد و این به خاطر آن است که بفهماند کفار در آن روز از همه طرف مأخوذ میشوند و راه نجات از همه طرف به رویشان بسته میشود و دستشان از همه اسباب بریده و کوتاه میگردد «فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ» تفریح است بر کور بودن اخبار از قبیل بعضی از افراد عام بر عام (Tabatabai, 1995).

به همین سبب همگی (کافران) دچار حیرت میشوند و هیچ چیز از یکدیگر نمیپرسند بدان جهت که همگی در جهل و نادانی چون یکدیگرند و این نتیجه رسایی حجت الهی است که مجابی برای ایشان باقی نمیگذارد که به بهانه آوردن برای درست جلوه دادن کارهای غلط خود متشبث شوند. (Modaresi, 1999)

در آیه ۷۵ سوره قصص آمده است: «وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»

در این آیه عبارت «وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» دارای استعاره است و غایت شدن را به افترا نسبت داده است. یعنی پندار باطلشان که خدا شریکی دارد از ایشان غایب شد و در آن هنگام به یقین دانستند که حق الوهیت تنها برای خداست و خدا در الوهیت شریکی ندارد پس مراد از جمله «ضَلَّ عَنْهُمْ» به طور استعاره این است که غایب شد از ایشان. وسایر مفسرین نیز جمله را به همین معنا تفسیر کرده اند و

بنابراین در کلام تقدیم و تأخیر شده و اصل در آن «فَضَّلَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ» غایب شد از ایشان آنچه را افترا می‌بستند و در نتیجه فهمیدند که حق با خدای تعالی بوده بنابراین جمله ان الحق لله نظیر سخن یک قاضی است که در بین دو نفر که با هم نزاع دارند و هر یک حق خود را ادعا در اینجا گویا خدای تعالی با مشرکین نزاع دارد و هر یک از دو طرف «الحق لفلان» می‌کنند، میگوید حق را به خود میدهند مشرکین ادعا میکنند که الوهیت یعنی معبودیت حق شرکای ایشان است و خدای تعالی ادعا میکند تنها حق اوست و از خصم خود میخواهد تا بر ادعای خود برهان بیاورند و مشرکین هیچ برهانی نمی‌یابند و متوجه میشوند در اشتباه بوده اند و معبودیت حق خدای سبحان است پس الوهیت حق ثابتی است که هیچ ریبی در آن نیست (Tabatabai, 1995). خداوند در آیه ۶۸ سوره انعام چنین می‌فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِنَّمَا يُنْسِيكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»

در عبارت «يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا» صنعت استعاره مصرحه آمده است یعنی محسوس برای معقول به وجهی عقلی بکار رفته است. خوض (خاض، يخوض) در لغت به معنای در آن داخل شدن و از آن عبور کردن است ولی در اصطلاح به معنای غوطه ور شدن در پدیده‌ای عبث و بیهوده است که از آن سر در نمی‌آوری. این واژه در قرآن کریم بیشتر در اموری که وارد شدن در آن زشت و ناپسند است مانند ذکر آیات حق و پروردگار و استهزاء نسبت به ان استعمال شده است و در حقیقت تفکر بدون پایه و اساس به غوطه ور شدن در یک موضوع عبث و بیهوده تشبیه شده است. در اینجا «يَخُوضُونَ» برای تفکر کردن که امری معقول است استعاره شده است و جامع بین این دو وارد شدن و کنکاش و جستجو با عقل و خرد است (Tabatabai, 1995).

خداوند در آیه ۱۵۷ سوره اعراف می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ

الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» در عبارت « وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ » صنعت استعاره تصریحیه یا مصرحه مشاهده می شود. استعاره مصرحه عبارت است از اینکه لفظ مشبه به به صورت صریح ذکر شده باشد. واژه «اصر» در لغت به معنای گره زدن و حبس کردن به قهر است (Ragheb Esfahani, 1995) و اغلال جمع غل به معنای زنجیری است که به دست و پای اشخاص می زنند. (همان، ج ۲: ۷۰۵) اما در این آیه به معنای تکالیف و احکام شاقه و سخت بکار رفته است و این استعاره تصریحیه است زیرا احکام و تکالیف سخت از نظر طاق فرسای و مشقت مانند گره و حبس و زنجیری است که به دست و پا می اندازند. مشبه به «اصر و اغلال» ذکر شده و مشبه همان احکام و تکالیف شاقه و سخت منظور شده است.

عبارت «اتبعوا النور» استعاره تصریحیه یا مصرحه است در این مورد «النور» همان قران کریم است. در این عبارت خداوند قران را دفع کننده و از بین برنده جهالت ها و گمراهی ها عنوان می کند به همین لحاظ آنرا به «نور» تشبیه کرده است زیرا نور تاریکی ها را از بین می برد پس مشبه به «نور» را ذکر کرده است و از آن مشبه «از بین برنده گمراهی ها و خیالات واهی» اراده شده است (Abu Zahra, 2000).

آیه ۱۹۹ سوره اعراف می فرماید: « خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ » در این آیه دو شکل از استعاره بیان شده است یکی استعاره بالکنایه یا مکنیه و دیگری استعاره مصرحه.

استعاره بالکنایه یا مکنیه چنین است که هر گاه گوینده پیش از آنکه شروع به سخن گفتن کند، در درون خود شیء را به شیء دیگر تشبیه میکند و سپس لفظ مشبه را در کلام ذکر میکند و مشبه به را حذف میکند و یکی از ویژگی های مشبه به را به آن نسبت میدهد در چنین وضعی آن تشبیه درونی را که در مرحله ای است پیش از سخن گفتن، استعاره بالکنایه یا استعاره مکنیه میگویند و آمدن یکی از ویژگی های مشبه به برای مشبه را استعاره تخیلیه گویند (Hashemi, 2002).

در آیه «خذ العفو» به معنای «اعف عنهم» یعنی آن ها را عفو کن و ببخشای و «عفو» را به یک امری محسوس و مادی تشبیه کرد. در حالی که واژه عفو یک امر قلبی و درونی است و جزء اعضاء و جوارح نیست. در استعاره مکنیه «خذ» که جزو امور ظاهری و از خصوصیات مشبه به است را به مشبه نسبت داده که استعاره تخیلیه می باشد.

استعاره مصرحه نیز استعاره ای است که لفظ مشبه به به صورت واضح و آشکار در آن ذکر شده باشد (Hashemi, 2002). کلمه «اعرض» نیز از نظر اغوی برگرفته از عارض است که به معنای خد و گونه است. روی گردانیدن صورت از نگاه کردن به چیزی و در اصطلاح یعنی آن ها را مواخذه نکن و از انسانهای جاهل روی برگردان. استعاره موجود در آیه «اعرض عن الجاهلین» استعاره مصرحه است در اینجا مواخذه نکردن استعاره شده است. فعل «اعرض» که مشبه به است ذکر شده و مشبه در آن «لا نواخذ» است. در آیه ۱۰۳ سوره آل عمران آمده است: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»

در عبارت «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» این آیه استعاره تمثیلیه وجود دارد. در این عبارت بنده خداوند به حمایت خداوند و نجات یافتن از ناملایمات تشبیه شده است به کسی که در پرتگاهی افتاده سپس به ریسمان محکمی که اطمینان دارد پاره شدنی نیست دست یازیده است (Tayyeb, 1999). نکته دوم این است که حبل استعاره شده است بر دین خداوند به طریقه استعاره تصریحیه اصلیه مطلقه که مشتق است. همچنین قرآن به حبل تشبیه شده و اسم مشبه به یعنی حبل استعاره شده بر مشبه یعنی قرآن به طریقه استعاره تصریحیه و جامع بین آن دو نجات یافته است (Al-Sabouni, 1986).

در آیه ۱۷۱ سوره بقره آمده است: « وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَكْمُ عُمَى فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ »

در این آیه استعاره تصریحیه و تشبیه کافران به گنگ و کر و کور است و مشبه حذف شده و مشبه به باقی مانده است (Darwish, 1995). صم و بکم استعاره تصریحیه است منافقان تشبیه شده اند به کر و گنگ و مستعار له حذف شده است.

آیه ۲۹ سوره اسراء می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»

در این آیه کریمه استعاره تمثیلیه وجود دارد. وان بخل در بخشش به همراه اسراف است. حال انسان بخیل در عدم انفاق و بخشش تشبیه شده است به کسی که دستش را برگردنش زنجیر کرده است. وقادربه هیچ کاری نیست و همچنین حال و احوال انسان اسرافکار نیز هرکسی که دستش را در هرجایی باز کرده و بدون فکر و تأمل و ریخت و پاش میکند تشبیه شده است. بسط الید و قبضها از حیث معنایی استعاره هستند زیرا قرارداد دست بر گردن در حالت بسته، یعنی سفت و محکم نگهداشتن آن و عدم بخشش، همچنین مغلوله به فرد بخیل و البسط به اسراف استعاره گرفته شده اند. طریقه جاری شدن استعاره بدین صورت می‌باشد: بخل و عدم بخشش تشبیه شده است به غل یعنی دستی که بسته است. سپس مشبه حذف می‌شود و مشبه به به استعاره گرفته می‌شود؛ اما در تبسطها استعاره تبعیه تصریحیه وجود دارد و اینگونه استعاره جاری میشود، اسراف کردن به بسط تشبیه شده است سپس مشبه که همان اسراف است حذف شده و مشبه به که بسط می‌باشد به استعاره گرفته می‌شود. همچنین در محسورا استعاره اصلیه مکبیه وجود دارد؛ زیرا عرب میگوید بعیر محسور. استعاره در اینجا اینگونه جاری می‌شود مال کسی که انفاق میکند و از آن چیزی به دست نمی‌آورد و جز حسرت عاید او نمی‌شود. در اینجا لفظ مشبه به برای مشبهه استعاره گرفته شده و یکی از لوازم آن را که حسرت می‌باشد را ذکر میکند و این برپای استعاره اصلیه مکبیه و اثبات لازم بودن مشبه به برای مشبه میباشد. استعاره تخیلیه و قرینه آن مکبیه است. دست را برگردن بسته قرار دادن کنایه از عدم بخشش و انفاق میباشد و همچنین تبسط الید کنایه از اسراف و بیهوده خرج کردن است.

در آیه ۳۹ سوره یونس آمده است: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ»

در عبارت «لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» احاطه برای علم در نظر گرفته شده است در حالی که علم یک چیز معنوی است این شیوه استعاره مکبیه استعمال شده است و اینگونه معنا دارد که علم را به مکانی از حیث اشراف داشتن بر همه چیز تشبیه کرده است سپس لفظ مشبه به که همان مکان است حذف شده و یکی از لوازم آن برای مشبه در نظر گرفته شده است و آن احاطه در سخن می‌باشد که برپایه استعاره تبعیه مکبیه و همچنین استعمال لازم مشبه به برای مشبه استعاره تخیلیه با قرینه مکبیه می‌باشد.

در آیه ۴ سوره حج آمده است: «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَآثُهُ يَضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ» در جمله «وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ» استعاره تمثیلیه تهكمیه وجود دارد بدین صورت که یهدیه استعاره گرفته شده است برای شیطان ولی همانطور که می‌دانیم شیطان گمراه است و هیچ گاه هدایت نمی‌شود و این استعاره در واقع تهكم و سخریه‌ای است برای کسی که از شیطان پیروی می‌کند. ضمیر انه ضمیر شأن و جمله انه من تولاه در محل رفع نائب فاعل برای فعل مجهول کتب می‌باشد.

در آیه ۸ سوره صف در عبارت «لِيُظْفَئُوا نُورَاللَّهِ» استعاره تمثیلیه هست. در واقع تشبیه حال مشرکان که تلاش می‌کنند حق را از بین ببرند به حال کسی که می‌خواهد با دهان خود به نور خورشید فوت کند و آن را خاموش کند مسلماً این کار تهكم و سخریه‌ای بیش نیست. همچنین در جمله والله متم نوره استعاره تصریحیه هست.

آیه ۱۴۰ سوره آل عمران چنین است: «إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ الظَّالِمِينَ»

در این آیه در عبارت «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» استعاره تبعیه است در واژه نداولها برای مشبه خود استعاره تبعیه است زیرا مصدرش که مداوله است برای تحول و انتقال که شبیه اش است

نقش استعاره: غایب شدن ادعاهای باطل مشرکان، که به نوعی نابودی و بی‌اعتباری آن‌ها را نشان می‌دهد. این استعاره نقش باطل‌زدایی از عقاید نادرست را برجسته می‌کند.

آیه ۵۷ سوره قصص: «إِنْ تَتَّبِعِ الْهْدَىٰ مَعَكَ تَتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا»
نقش استعاره: تشبیه ربوده شدن به نابودی و ناامنی، که به نگرانی مشرکان از پیروی از حق و مواجهه با خطرات خیالی اشاره دارد.

(د) استعاره در بیان گمراهی و سرگردانی مشرکان
آیه ۶۸ سوره انعام: «الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا»
نقش استعاره: استفاده از واژه "خوض" که به معنای غوطه‌ور شدن در امری بیهوده است. این استعاره تفکر بدون مبنا را به فرو رفتن در آب‌های بی‌پایان تشبیه کرده است.

نمونه‌های کنایه در آیات با مفاهیم اعتقادی

در آیه ۴ سوره قصص آمده است: «إِنْ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَذِخُّ أبنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»
در این آیه در عبارت «عَلَا فِي الْأَرْضِ» کنایه از ستمگری و بلندپروازی است. بدین معنا که فرعون در زمین علو کرد و با گستردن دامنه سلطنت خود بر مردم و نفوذ قدرت خود را بر افراد بر مردم برتری جست و از راه تفرقه افکنی در میان آنان مردم را دسته دسته کرد تا یک دل و یک دسته نشوند و نیروی جمعی آن‌ها ضعیف شود و نتواند در مقابل قدرت او مقاومت کنند و از نفوذ اراده او جلوگیری کنند. در این آیه با کنایه علو به شدت ستم فرعون می‌پردازد و هم بلندپروازی او را نشان می‌دهد (Tabatabai, 1995).

در این آیه با استفاده از سه کلمه در این عبارت که هر کدام حاکی از قصد تفرقه و جدایی است که پس از وحدت و همبستگی رخ می‌نماید، کلمه اول جعل به معنای گردانیدن است یعنی آنان در افکار و احساسات و خواسته‌ها و آرزوهایشان متحد بودند پس آن‌ها را متفرق و از هم پاشیده گرداند، کلمه دوم اهلها نیز شاهد بر این است که آنان قبلاً همدست و یکدست بودند پس فرعون برای

استعاره گردیده از این جهت که تحول به مداوله تشبیه شده است. بر مبنای این دلالت که هر کدام از آن‌ها بر معنای انتقال است. سپس در تشبیه مبالغه صورت گرفته و ادعا شده که مشبه از جنس مشبه به و فردی از افراد است و مداوله برای تحول استعاره گرفته شده است. پس تشبیه از دو کلی مداوله و تحول به دو جزئی نحولها و نغیرها سرایت کرده است و این از باب استعاره تصریحیه تبعیه است.

تبیین نقش استعاره در تبیین و انتقال مفاهیم اعتقادی

در دسته‌بندی نقش استعاره در تبیین و انتقال مفاهیم اعتقادی، می‌توان نمونه‌های ارائه‌شده را در چند محور اصلی طبقه‌بندی کرد:

(الف) استعاره در بیان حالات روحی و روانی انسان
آیه ۱۰ سوره قصص: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا»
نقش استعاره: تشبیه قلب به ظرفی که از ترس و اندوه یا هر چیزی جز یاد فرزندش خالی شده است. این استعاره نشان‌دهنده تأثیر شدید احساسات بر روح و روان انسان است.
آیه ۶۶ سوره قصص: «فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ»
نقش استعاره: نسبت دادن کوری به اخبار، که نشان می‌دهد مشرکان در قیامت از فهم حقیقت عاجز و ناتوان خواهند بود. این استعاره بر درماندگی و گمراهی آنان تأکید دارد.

(ب) استعاره در بیان تقویت، حمایت و نصرت الهی
آیه ۳۵ سوره قصص: «قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ»
نقش استعاره: تقویت حضرت موسی (ع) با برادرش هارون، که به استحکام دست و بازو تشبیه شده است. این استعاره نشان‌دهنده قدرت و حمایت الهی در مسیر رسالت است.

آیه ۱۵۷ سوره اعراف: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ»
نقش استعاره: تشبیه احکام سخت و محدودکننده شرایع گذشته به زنجیر و بار سنگین که پیامبر اسلام (ص) آن را از دوش مردم برمی‌دارد. این استعاره نشان‌دهنده نقش آزادی‌بخش دین اسلام است.

(ج) استعاره در بیان عذاب و مجازات الهی
آیه ۷۵ سوره قصص: «وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»

اینکه بر آنان چیره شود ایشان را از یکدیگر جدا ساخت و کلمه سوم شیعیاً از شی که متضمن معنای پراکندگی است گرفته شده است. و این یعنی اجزا و بخشهای آن متفاوت بوده و هر کدام خود را برتر بدانند و هیچ امری چون ملیت و قرابت و یا جلب منفعت و دفع ضرر نتواند بین آنها پیوند برقرار سازد و هنگامی که این حالت در جامعه مصر پدید آمد فرعون به برتری جویی و استکبار پرداخت و نیز کسی که وی را از کارش باز دارد و شرش را کوتاه نماید نیافت (Abu Zahra, 2000).

در آیه ۳۲ سوره قصص آمده است: «اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا فَاسِقِينَ» در این آیه در عبارت «وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ» کنایه هست که به معنای قاطع و عزم راسخ در ادای مسئولیت رسالت و ترس نداشتن و وحشت از قدرتها و مقامها است. تعبیر جناح به معنای بال به جای دست تعبیری است که در آن به حالت آرامش انسان است که در سختی‌ها بال و پر می‌زند اما هنگامی آرامش یافت بال و پر خود را جمع می‌کند (Makarem Shirazi, 2004). این جمله درباره تحریک موسی برای ابلاغ رسالت خویش است و اینکه در انجام مأموریت خود از هیچ چیزی نترسد (Tabatabai, 1995).

در آیه ۳۵ سوره قصص آمده است: «قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ» در این آیه در عبارت «قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ» کنایه بکار برده شده و به معنای قوت و نصرت و پیشروی است و اینکه عدم وصول فرعونیان به موسی و هارون از کنایه سود برده است اینکه آنان قدرت و تسلط بر کشتن شما نخواهند داشت و این موضوع بر اساس کنایه به مسابقه آمده است و بیان می‌دارد که گروه فرعونیان به شما نمی‌رسند تا چه رسد به اینکه از شما سبقت بگیرند (Tabatabai, 1995; Tayyeb, 1999).

در آیه ۶۶ سوره قصص آمده است: «فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ» یعنی «پس در آن روز [به خاطر ترس و هراس فراگیر و به سبب محجوب بودن دل‌هایشان و قطع رابطه آنان با علل و اسباب، همه] اخبار [واقعی] بر آنان پوشیده ماند [و راه نجات از همه طرف بر آنان مسدود است]، بنابراین از یکدیگر پرسش هم نمی‌کنند»

این جمله کنایه است از متحیر ماندن و جواب پیدا نکردن و نشان دهنده این است که همه راه‌ها به روی آن‌ها بسته شده است و چون همگی در یک حال مشترکند از همدیگر هیچ سئوالی نمی‌کنند (قرشی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۷۶)

در آیه ۸۲ سوره قصص آمده است: «وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآئِنَ اللَّهُ يُسْطِرُّ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنُو وَيْكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ»

این آیه متضمن کنایه است. زیرا زمان گذشته را با لفظ أمس (دیروز) بیان کرده است (Al-Sabouni, 1986). مقصود از أمس زمان نزدیک است [نه روز گذشته] که به طریق کنایه گفته شده است (Tabarsi, 2001).

خداوند در آیه ۶۷ سوره توبه می‌فرماید: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

در عبارت «وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ» صنعت کنایه هست. در تعریف این صنعت آمده که کنایه لفظی است که غیر معنایی که برای آن وضع شده است از آن اراده شده و اراده معنی اصلی آن هم جایز است چون قرینه بازدارنده از اراده معنی اصلی وجود ندارد (Hashemi, 2002). عبارت «وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ» در بیان بخل مردان و زنان منافق آمده است و روشن است که منظور از قبض ید بستن انگشتان دست نیست بلکه خودداری از بخشش و انفاق در راه خداوند است و در مقابل بسط ید که کنایه از کمال بخشش به کار می‌رود.

در آیه ۴۰ سوره اعراف آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ» در این آیه در

عبارت « حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ » ورود کافران به بهشت تعلیق بر محال شده و این تعلیق بر محال کنایه است از اینکه چنین چیزی محقق نخواهد شد و باید برای همیشه از آن مأیوس باشند.

تبیین نقش کنایه در تبیین و انتقال مفاهیم اعتقادی

در ادامه توضیحات مربوط به هر دسته‌ی کنایه و نقش آن در تبیین مفاهیم اعتقادی آورده شده است:

الف) کنایه در بیان قدرت و سلطه

آیه ۴ سوره قصص: «عَلَا فِي الْأَرْضِ»

این کنایه از ستمگری و بلندپروازی فرعون استفاده می‌کند. عبارت «علا» در اینجا به معنای «بلند شدن» و «برتری جستن» است. این کنایه به شیوه‌ای تصویری و غیرمستقیم قدرت و سلطه فرعون را بر مردم و سرکوب آنان نشان می‌دهد. به این ترتیب، استعاره به انتقال مفهوم فساد و ظلم فرعون به‌ویژه در سطح اجتماعی کمک می‌کند.

آیه ۳۵ سوره قصص: «سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ»

این کنایه برای تبیین حمایت و قدرت دادن به حضرت موسی (ع) و هارون (ع) استفاده شده است. واژه «عضد» به معنای بازو است که در اینجا کنایه از قدرت و قوت است. این کنایه نشان می‌دهد که خداوند با ایجاد اتحاد میان موسی و هارون، قدرت آن‌ها را افزایش می‌دهد تا در برابر ظلم و فساد فرعون مقاومت کنند.

آیه ۶۷ سوره توبه: «وَيَقْبِضُونْ أَيْدِيَهُمْ»

در این آیه، واژه «قبض» که به معنای بستن دست‌ها است، کنایه از بخل و خودداری از بخشش است. این کنایه مفهوم خودداری منافقان از انفاق در راه خدا را به‌طور غیرمستقیم و مؤثر به مخاطب منتقل می‌کند.

ب) کنایه در تبیین هدایت و رسالت

آیه ۳۲ سوره قصص: «وَأَضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ»

واژه «جناح» به معنای بال است و در اینجا به‌صورت کنایه برای بیان حالت آرامش و اطمینان در مواجهه با سختی‌ها و مسئولیت‌های بزرگ به کار رفته است. این کنایه در حقیقت نشان می‌دهد که موسی

باید از ترس و وحشت رها شده و با قلبی آرام به‌منظور انجام رسالت خود حرکت کند.

آیه ۳۵ سوره قصص: «فَلَا يَصْلُونْ إِلَيْكُمَا»

در این آیه، کنایه از «عدم رسیدن» دشمنان به موسی و هارون نشان‌دهنده‌ی محافظت الهی و عدم توانایی دشمنان در مقابله با پیامبران است. این کنایه به‌طور غیرمستقیم قدرت و حفاظت الهی از رسالت و مأموریت پیامبران را بیان می‌کند.

ج) کنایه در بیان عذاب و مجازات الهی

آیه ۶۶ سوره قصص: «فَعَمِيتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ»

واژه «عمیت» به معنای «کور شدن» است و در اینجا به‌عنوان کنایه از بی‌خبری و حیرت به کار رفته است. این کنایه نشان می‌دهد که وقتی مردم در برابر حقیقت و هدایت الهی مقاومت می‌کنند، ذهن و دل‌هایشان از دریافت پیام الهی بسته و کور می‌شود.

آیه ۸۲ سوره قصص: «بِالْأُمْسِ»

واژه «أمس» (دیروز) به‌عنوان کنایه برای اشاره به «زمان نزدیک» استفاده شده است. این کنایه به‌طور غیرمستقیم یادآوری می‌کند که انسان‌ها در یک زمان کوتاه در گذشته به جایگاهی رسیدند و حالا در برابر قدرت الهی و سرنوشتشان در موقعی قرار دارند که باید به آن‌ها توجه کنند.

آیه ۴۰ سوره اعراف: «حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ»

در این آیه، کنایه از «ورود شتر در سوراخ سوزن» به کار رفته که نشان‌دهنده‌ی امتناع از تحقق یک امر محال است. این کنایه به‌وضوح بیان می‌کند که کسانی که به آیات خداوند کفر ورزیدند، به هیچ‌وجه قادر به ورود به بهشت نخواهند بود.

ج) کنایه در تبیین مفهوم تفرقه و وحدت اجتماعی

آیه ۴ سوره قصص: «جَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا»

در این آیه، واژه «شیع» به معنای گروه‌ها و دسته‌ها است و به‌عنوان کنایه برای تفرقه و پراکندگی به کار رفته است. این کنایه نشان می‌دهد که فرعون به‌منظور حفظ قدرت خود، مردم را از یکدیگر جدا کرده و به دسته‌های مختلف تقسیم کرده است.

آیه ۳۵ سوره قصص: «وَنَجْعَلُ لَّكُمَا سُلْطَانًا»

این عبارت به عنوان کنایه از اقتدار و قدرت در برابر دشمنان و فتنه گران است. کنایه از «سلطان» در اینجا به معنای سلطه و قدرت است که خداوند به موسی و هارون عطا می کند تا در برابر دشمنان به ویژه فرعون ایستادگی کنند.

نتیجه گیری

نتایج تحقیق نشان می دهد که تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه، به عنوان ابزارهای بیانی در قرآن کریم، نقش مهمی در تبیین و انتقال مفاهیم اعتقادی ایفا می کنند. این شیوه های بیانی به ویژه در مفاهیم انتزاعی و غیر ملموس اعتقادی، از جمله توحید، معاد، نبوت، کمک شایانی به فهم و درک عمیق تر مخاطبان می کنند. تشبیه با ایجاد مشابهت های ملموس بین مفاهیم معنوی و محسوس، فهم و درک مفاهیم پیچیده را تسهیل می کند. علاوه بر این، تشبیه نه تنها برای توضیح و تقریب معانی مجرد، بلکه برای انگیزش عاطفی و تأثیر گذاری در رفتارهای انسانی نیز مؤثر است. مجاز نیز با ایجاد تصویرسازی های قوی از مفاهیم انتزاعی و بسط معانی، به طور مؤثری به انتقال مفاهیم اعتقادی کمک می کند. این شیوه بیانی قادر است با کمترین کلمات، بیشترین معنا را منتقل کرده و زمینه های استدلالی و اقناعی را در مباحث

Metaphor, another essential rhetorical device, is particularly significant in conveying the unseen spiritual realities and the transcendent nature of divine punishment and support. In the Qur'an, metaphors are frequently employed to describe states of spiritual disarray or divine wrath, turning abstract concepts into more relatable, visual representations. This helps create a deeper connection with the audience, both intellectually and emotionally, by portraying intangible ideas in a form that resonates on a human level. The metaphorical expressions in the Qur'an do not merely serve as ornamental language; rather, they are central to facilitating an understanding of complex theological tenets (Najafi Khomeini, 2019).

Similarly, metonymy in Qur'anic discourse serves to convey dense theological messages through

اعتقادی تقویت کند. استعاره با استفاده از تصاویر ذهنی و تشبیه های غیرمستقیم، برای بیان حالات روحی، حمایت الهی، عذاب الهی، و سرگردانی گمراهان به کار می رود. این استعاره ها ضمن تقویت تصویر ذهنی از مفاهیم، عمق مفاهیم دینی را برای مخاطبان روشن تر می کند. کنایه نیز با استفاده از اصطلاحات و عبارات غیرمستقیم، مفاهیم اجتماعی، اخلاقی و دینی را به طور مؤثر و با دقت بیشتری منتقل می کند. کنایه در قرآن کریم به ویژه در بیان قدرت و سلطه، هدایت و رسالت الهی، و همچنین تبیین عذاب و مجازات الهی، به کار می رود و همواره در انتقال مفاهیم پیچیده دینی و اجتماعی نقشی اساسی ایفا می کند. به طور کلی، این شیوه های بیانی در قرآن به مخاطب کمک می کنند تا با بهره گیری از تصاویر ذهنی و مشابهت ها، مفاهیم اعتقادی را بهتر درک کرده و از آن ها بهره برداری عاطفی و استدلالی داشته باشند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

In this extended abstract, the critical role of rhetorical devices such as simile, metaphor, metonymy, and allusion in conveying doctrinal concepts in religious texts, particularly the Holy Qur'an, is discussed. The Qur'anic discourse utilizes these devices to express abstract and complex theological ideas in a manner that is accessible to the audience. By invoking mental imagery and providing vivid conceptual comparisons, these devices aid in understanding profound religious concepts like divine unity, prophecy, and the afterlife. For instance, simile, by drawing comparisons between abstract religious beliefs and tangible experiences, enhances emotional engagement and allows individuals to grasp intricate spiritual principles with greater ease (Alavi Moghaddam, 1984).

symbolic language, imbuing specific words with layered meanings. For instance, metonymic expressions in the Qur'an enhance the interpretation of divine power, guidance, and punishment, serving as indirect representations that evoke a richer understanding. Through metonymy, the Qur'an conveys deep spiritual truths without excessive elaboration, making it possible for the audience to derive multiple layers of meaning from a single phrase. This method enriches the theological discourse by enhancing its appeal and persuasiveness, making abstract theological doctrines more accessible and compelling (Salama, 2002).

Allusion, in a similar vein, operates as a subtle yet powerful tool in the Qur'an to communicate divine principles. It relies on brief references to well-established concepts that, while not explicitly defined, carry profound theological implications. These allusions often draw upon shared knowledge and cultural context, thus resonating with the audience and enabling them to comprehend divine principles through indirect references. Allusion, as a rhetorical strategy, enriches the theological fabric of the Qur'an by weaving complex doctrinal ideas into short, enigmatic phrases that engage the reader's interpretive faculties (Al-Hashemi & Hassan, 1999).

In addition to these individual devices, the Qur'an also employs a combination of these rhetorical strategies to amplify the effectiveness of its message. For example, the intertwining of metaphor and metonymy helps deepen the audience's engagement with religious texts, particularly in expressing the nuances of human experiences in relation to the divine. By utilizing these strategies, the Qur'an ensures that its theological messages not only resonate on a cognitive level but also evoke emotional and spiritual responses, thus enhancing both understanding and the emotional impact of its messages (Tabarsi, 2001).

The significance of these rhetorical devices in Qur'anic exegesis and their contribution to the theological clarity of doctrinal concepts cannot be

overstated. As this paper shows, the use of simile, metaphor, metonymy, and allusion in the Qur'an allows it to communicate profound religious truths in a manner that is both intellectually engaging and emotionally stirring. Through these devices, the Qur'an effectively bridges the gap between complex theological ideas and the reader's understanding, fostering a deeper connection to divine teachings and a more substantial engagement with its doctrinal propositions (Makarem Shirazi, 2004).

By incorporating these rhetorical devices, the Qur'an not only fulfills its role as a guide for moral and spiritual conduct but also serves as a powerful tool for deepening the faith and understanding of its audience. These rhetorical strategies are not mere embellishments of language but essential tools for transmitting complex spiritual and ethical concepts in a manner that engages the heart and mind. Therefore, understanding the use of simile, metaphor, metonymy, and allusion in the Qur'an is vital for any serious study of its doctrinal content and its role in shaping religious thought and practice (Modaresi, 1999).

The application of rhetorical devices in the Qur'an is not just a matter of literary style but a profound method of clarifying and conveying deep religious truths. Through the use of these devices, the Qur'an elevates the intellectual and spiritual experience of its audience, providing a means for them to engage with abstract theological concepts in a more meaningful way. As such, these rhetorical devices play a central role in making the teachings of the Qur'an not only intellectually accessible but also spiritually transformative.

References

- Abu Zahra, M. (2000). *The Great Miracle*. Mashhad: Astan Quds Razavi Publishing.
- Al-Hashemi, A., & Hassan, E. (1999). *Jawahir al-Balagha*. Qom: Balaghat Publishing.
- Al-Sabouni, M. A. (1986). *Safwat al-Tafasir*. Beirut, Lebanon: Dar al-Qalam Publishing.
- Alavi Moghaddam, M. (1984). *Jalveh Jamal*. Tehran: Quran Foundation.

- Baghdadi, I. N. (1995). *Al-Juman fi Tashbihat al-QuranAU - Seyyed Ali Mirlouhi*. Mashhad: Astan Quds Razavi Publishing.
- Darwish, M. a.-D. (1995). *Trab al-Quran al-Karim wa Bayan*. Riyadh: Dar al-Yamama.
- Eslampanah, M. (1994). *Literary Interpretation of the Quran*. Tehran: Scientific Publishing Center of Islamic Azad University.
- Gharaati, M. (2004). *Tafsir Noor*. Tehran: Lessons from the Quran Cultural Center Publishing.
- Ghorashi, A. A. (1999). *Tafsir Ahsan al-Hadith*. Tehran: Ba'sat Foundation Publishing.
- Haeri Qazvini, S. M. (2001). *Al-Itqan fi Ulum al-Quran*. Tehran: Amir Kabir Publishing.
- Hashemi, A. (2002). *Jawahir al-Balagha*. Qom: Center for Management of Islamic Seminary.
- Makarem Shirazi, N. (2004). *Tafsir Nemouneh*. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Marashi, S. M. H. (2006). *Translation of Speech Patterns in the Quran*. Tehran: Negah Publishing.
- Modaresi, M. T. (1999). *Tafsir Hedayat*. Mashhad: Astan Quds Razavi Research Foundation.
- Najafi Khomeini, M. J. (2019). *Easy Interpretation*. Tehran: Islamiyyah Publishing.
- Ragheb Esfahani, H. i. M. (1995). *Translation of Mufradat fi Gharib al-Quran*. Tehran: Mortazavi Publishing.
- Razi, S. a.-D. M. i. Q. (1981). *Al-Mu'jam fi Ma'abir Ash'ar al-Ajam*. Tehran: Zavar Publishing.
- Salama, M. A. (2002). *Manhaj al-Furqan fi Ulum al-Quran*. Cairo: Nahdat Misr Publishing.
- Tabarsi, A. A. a.-F. i. H. (2001). *Majma' al-Bayan*. Tehran: Farahani Publishing.
- Tabatabai, S. M. H. (1995). *Al-Mizan fi Tafsir al-Quran*. Qom: Islamic Publications.
- Tayyeb, S. A. (1999). *Atiyab al-Bayan fi Tafsir al-Quran*. Tehran: Islam Publishing.
- Zamakhshari, M. (1987). *Tafsir al-Kashaf 'an Haqaiq Ghawamid al-Tanzil*. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi.